

تاج‌الدین احمد وزیر (۱۳۵۳) نقل کرده، سپس درباره صورت‌های زبانی محل اختلاف در آن بیت به بحث پرداخته‌ایم. علاوه بر چاپ عکسی بیاض و خوانش دکتر صادقی (صادقی، ۱۳۹۳)، به خوانش استاد ایرج افشار از این قصیده (افشار، ۱۳۷۸) نیز که متأسفانه مورد اشارت و عنایت استاد صادقی قرار نگرفته، توجه شده است. همچنین به خوانش غنی (۱۳۶۶) از دو بیت شیرازی این قصیده و خوانش زمانی علویجه (تاج‌الدین احمد وزیر، ۱۳۸۱) از ابیات فارسی و عربی آن نظر داشته‌ایم^۳؛ گرچه این دو منبع اخیر - که مورد استفاده دکتر صادقی نیز بوده‌اند - کمک چندانی به حل ابیات شیرازی متن نمی‌کنند. صورت پیشنهادی نگارنده برای واج‌نگاری و ترجمه ابیات شیرازی سیزده‌گانه قصیده نیز در پایان مقاله آمده است.

درباره نشانه‌های واج‌نگاری

در این مقاله از نشانه‌های معمول واج‌نگاری زبان‌های ایرانی استفاده شده است، اما لازم است درباره برخی نشانه‌ها توضیحاتی داده شود:

بازمانده‌های *i* و *e* فارسی میانه را در این گویش به صورت *e* نشان داده‌ایم. همچنین بازمانده‌های *u* و *o* فارسی میانه به صورت *o* نمایش داده شده‌اند. واج‌های *ā* و *ō* فارسی میانه را به صورت *u* واج‌نگاری کرده‌ایم. واج *ē* فارسی میانه، در صورتی که در خط با «-ی» نمایش داده شده باشد، به صورت *ē* واج‌نگاری شده و در غیر این صورت مانند *ā* فارسی میانه به صورت *i* نشان داده شده است. واج‌گونه‌ها را در صورتی که در خط نمودی نیافته باشند، نادیده گرفته‌ایم. درباره نشانه ابداعی *ā* بنگرید به توضیحات زیر قاعده ۱ و درباره اهمیت همزه (?) در واج‌نگاری بنگرید به بخش «نکاتی در باب واج‌نگاری و عروض». همچنین گفتنی است که نشانه «-» بر مرز تکواژها و نشانه «=» بر وجود واژه‌بست دلالت دارد.

ابیات و یادداشت‌ها

۱. بیت یکم

مسلمنان و سر جهل هِن جش شوخش
جنز بی‌رد دل از اهل دل و نااهلی

۳. زمانی علویجه موفق به خواندن همه ابیات شیرازی قصیده نشده و به رونویسی ناقص برخی ابیات و چاپ تصویر برخی دیگر بسنده کرده است.

نگاهی انتقادی به ابیات شیرازی قصیده مثلث ناصرالدین خطیب شفعی

منوچهر فروزنده فرد

دانشجوی کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان
manouchehr_forouzandeh@yahoo.com

مقدمه

در بیاض تاج‌الدین احمد وزیر (مکتوب به سال ۷۸۲هـ) قصیده مثلثی از ناصرالدین خطیب شفعی به خط شاعر آمده که ۱۳ بیت از ۳۹ بیت آن به گویش قدیم شیراز است. دکتر علی اشرف صادقی، پس از سه مقاله «غزلی از قطب‌الدین شیرازی به گویش قدیم شیراز» (صادقی، ۱۳۸۹)، «بیت شیرازی سعدی در گلستان» (همو، ۱۳۹۰) و «ابیات شیرازی سعدی در مثلثات» (همو، ۱۳۹۱)، در مقاله‌ای ممتع به بررسی قصیده ناصرالدین پرداخته‌اند^۱ (همو، ۱۳۹۳). نگارنده در جریان بررسی گویش شیرازی به مطالعه مقالات پیش‌گفته پرداخت و یادداشت‌هایی بر آنها نگاشت که مقاله پیش رو حاصل گردآوری برخی از آنهاست. گفتنی است مطالب این نوشتار به تفاریق به نظر دکتر علی اشرف صادقی رسیده و نگارنده از رهنمونی و تأیید ایشان بهره‌مند بوده است. از الطاف ایشان به‌غایت سپاسگزارم.^۲

روش کار در این مقاله بدین صورت است که هر بیت شیرازی قصیده یادشده را نخست از چاپ عکسی بیاض

۱. در عنوان و چکیده مقاله، شعر مورد بحث از ناصرالدین «غزل» و در متن مقاله «قصیده» دانسته شده است. به نظر می‌رسد با توجه به ساختار، محتوا و تعداد ابیات، وجه اخیر صحیح باشد.

۲. نگارنده همچنین از راهنمایی‌ها و تذکرات سودمند دکتر محمود ملبیری، دکتر محمد مطلبی و دکتر علی شاپوران نکته‌ها آموخته و وامدار و سپاسدار این بزرگواران است. همچنین سپاسگزاری از لطف جناب سعید مهدوی‌فرا، که دستیابی به برخی منابع این مقاله بی‌مساعده ایشان ناممکن بود، بر خود فرض می‌داند.

* مسلمنان: این واژه در مقاله صادقی به صورت «مسلمانان» آمده که اشتباه چاپی است و البته در واج‌نگاری به صورت صحیح ضبط شده است. صورت «مسلمانان» هم وزن شعر را به هم می‌زند و هم منطبق با قاعده آوایی-رسم الخطی ۱.۲.۱ (که در پی می‌آید) نیست، او همچنین می‌نویسد:

در کلمه «مسلمانان» [صح: مسلمنان] ân اول به on بدل شده و مسلماً ân دوم هم چنین تلفظ می‌شده... اما من در آوانویسی از ضبط شاعر پیروی کردم. (صادقی، ۱۳۹۳: ۱۲۰)

اما مطابق قاعده ۱.۱ که در زیر می‌آید، ân (در واج‌نگاری نگارنده: ān) دوم نمی‌تواند به on تبدیل شود.

* جش: در مقاله صادقی این واژه در این بیت به صورت čaš و در بیت ۱۰ از همین قصیده به صورت češ واج‌نگاری شده است. از آنجا که واژه مورد بحث در بیت دهم صراحتاً به صورت «جش» مشکول شده است، تلفظ صحیح در هر دو بیت češ است. صادقی (۱۳۹۰: ۳۹۳) خود در تحلیل بیت شیرازی گلستان، واژه را به صورت češ واج‌نگاری کرده است. دیگر متون شیرازی نیز تلفظ češ را تأیید می‌کنند (برای نمونه بنگرید به ماهیار نوبی، ۱۳۷۵: ص ۳۸، ۳۸ و ۴۶؛ ص ۴۳ ب ۳. همچنین برای مشاهده عکس نسخه که در آن واژه «جش» در ابیات مورد بحث صراحتاً به صورت «جش» مشکول شده است، بنگرید به همان: ۵۰ و ۵۱). در گویش قدیم کازرون نیز این واژه به صورت češ به کار می‌رفته است (نک. صادقی، ۱۳۸۳: ۲۲).

* جنز: خوانش استاد «جنن» به معنای «چنان» است که به نظر نگارنده به دو دلیل نمی‌تواند خوانش مناسبی باشد:

- نخست. ویژگی‌های نوشتاری نسخه خوانش «جنز» (یا به احتمال کمتر «خبر») را تأیید می‌کند. برای نمونه ظاهر این واژه به «جتز» (= چتر) در هشتمین بیت فارسی بسیار شبیه‌تر است تا به «جین» (= چین) در ششمین بیت شیرازی؛ یعنی نویسه سوم آن به احتمال قریب به یقین «ز» است، نه «ن» (استاد افشار (۱۳۷۸: ۵۵۸) نیز این واژه را «جنز» خوانده‌اند).

- دوم. نگارنده با بررسی این متن و همچنین پیکره برگزیده‌ای از متون شیرازی (شامل ابیات بازمانده از شیخ روزبهان بقلی، غزل قطب‌الدین شیرازی، بیت شیرازی گلستان و ابیات شیرازی مثلثات سعدی، غزل مثلث حافظ، تعدادی از اشعار منتشرشده شمس پس ناصر و مثنوی سه گفتار شاه داعی شیرازی) به

نکته‌ای آوایی-رسم الخطی درباره تبدیل «ان» به «ن» در این گویش دست یافته که شرح آن از این قرار است:

قاعده ۱

معادل شیرازی واژه‌های فارسی مختوم به ān به دو حالت ممکن است دیده شود:

۱.۱. هنگامی که تکواژ پس از آنها با صامت آغاز شود، این واژه‌ها همواره مختوم به ān (یا ān) خواهند بود.

در این حالت در رسم الخط همواره شاهد صورت «-ان» هستیم و صورت «-ن» هیچ‌گاه به کار نمی‌رود. گروه آوایی «ان» در رسم الخط خطیب شفعی ۲- اگر کلمه مشکول باشد- به صورت «-ان» / «-آن» نگاشته می‌شود. شواهد این قاعده در قصیده خطیب شفعی بدین شرح است: مسلمنان^۳ (ب ۱)، کِه‌ان^۲ (ب ۲)، غمان^۳ (ب ۳)، آسمان^۴ (ب ۴)، کِه‌ان^۶ (ب ۶)، خراسان^۶ (ب ۶)، کَمُلکشان^۸ (ب ۸)؛ صورت اخیر در متن قدری ناخواناست و به صورت «کَمُلکشان» نیز خوانده می‌شود- چنانکه صادقی خوانده است- ولی طبق قاعده صورت «شآن» صحیح است، اُن^۸ (ب ۸)؛ این واژه نیز در متن «اُن» خوانده می‌شود که به لحاظ عروضی درست نیست. کاتب^۸ را به جای آنکه روی الف ممدود بگذارد، پس از آن گذاشته است)، از اُن^{۱۱} (ب ۱۱)؛ این صورت را بر اساس نسخه می‌توان به صورت «از اُن» نیز خواند- چنانکه صادقی خوانده است- اما طبق قاعده حاضر، صورت «از اُن» درست است^۴.

۲.۱. هنگامی که تکواژ پس از آنها با مصوت آغاز شود، این واژه‌ها مختوم به on یا ān خواهند بود. البته این قاعده را باید بر اساس متون مختلف به دو بخش زیر تقسیم کرد^۵:

۱. نشانه ابداعی ā بر واج‌گونه‌ای از ā با کششی معادل آن دلالت دارد که پیش از n به کار می‌رود. اگر کشش این واج‌گونه را معادل ā در نظر بگیریم، واژه‌های «تانه» (ب ۶) و «کائین» (ب ۹) در قصیده حاضر به لحاظ عروضی توجیه‌پذیر نیستند. واج‌گونه یادشده ظاهراً به لحاظ نحوه تولید به o نیز شباهت داشته و از این رو خطیب شفعی آن را به صورت «-ان» می‌نویسد.
۲. از ذکر شواهد متون دیگر صرف‌نظر شده است.
۳. این صورت دقیقاً قاعده پیشنهادی ما را تأیید می‌کند. «مسلمنان» مطابق قاعده ۱.۲.۱ است و نشانه جمع «-ان» مطابق قاعده ۱.۱.
۴. «ازان» اگر بدین صورت (یعنی پیوسته) نوشته شود، نماینده تلفظ ān az است ولی اگر به صورت جدا (یعنی «از ان») نوشته شود تلفظ ān az on را نشان می‌دهد. از آنجا که در بیت یازدهم واژه پس از آن (دو) با صامت آغاز می‌شود، مطابق قاعده ما تلفظ ān az و در نتیجه املا پیوسته درست است.
۵. در اشعار روزبهان، قطب‌الدین شیرازی و حافظ فقط شواهدی از قاعده ۱.۱ یافت شد و به دلیل حجم اندک آثار شیرازی این گویندگان، مواردی از کاربرد قاعده ۲.۱ در آنها دیده نشد.

۲. بیت دوم

کھیز شغل و عملی دنی و غیر از عشق
جبوت اغر نکھان شہرہ ہم و وی شغلی

* k: صادقی این واژه را ke خوانده است، ولی به نظر نگارنده با توجه به توضیحاتی که درباره خوانش واژه‌های دیگر این بیت در پی می‌آید، صورت ka درست می‌نماید.

* و: صادقی این واژه را به صورت va (حرف عطف) واج‌نگاری کرده است، اما از آنجا که تلفظ «و» برای حرف عطف در این گویش بسیار نادر است^۲ و با توجه به اینکه با خوانش «عملی» (بنگرید به توضیحات زیر) به لحاظ عروضی نیز امکان تلفظ va منتفی است، تلفظ طبیعی o را برای این واژه در نظر می‌گیریم.
* عملی: صادقی این صورت زبانی را به «عملی» (amli-i) تصحیح قیاسی و در پانوشت به ضبط اصیل «عملی» اشاره کرده است. به نظر نگارنده «عملی» از ?amal=m=i (اسم + ضمیر + نشانه نکره) تشکیل شده است. در گویش قدیم شیراز واژه‌بست‌هایی چون نشانه اضافه، نشانه نکره و فعل اسنادی واژه‌بستی^۳ en=می‌توانند پس از ضمیر واژه‌بستی / متصل نیز به کار روند. در واقع ضمیر متصل می‌تواند میان اسم و نشانه اضافه یا نکره یا فعل اسنادی en=فاصله بیندازد (یا به بیان دیگر، ترتیب واژه‌بست‌ها در شیرازی با فارسی متفاوت است). به این نمونه از شاه داعی توجه فرمایید:

چو کھ پُرن سینه‌شُشن از عقل و هوش
فکرشُنی نیستن از خورد و پوش

(واجد شیرازی، ۱۳۵۳: سه گفتار، ۲۸)

čū ke por=en sina=šon az ?aq̄l=o huš
feker=ešon=i nist-en az xard=o puš

۲. گاه نشانه عطف در خط به صورت «و» می‌آید، اما قواعد عروضی حکم می‌کند که آن را به صورت o واج‌نگاری کنیم. برای نمونه بنگرید به فیروزبخش (۱۳۹۱: ۳۸۰) که به درستی «و» را در بیت شیخ روزبهان بقلی به صورت o واج‌نگاری کرده است (برای توضیح واژه‌های از بیت شیخ روزبهان و واج‌نگاری نگارنده از این بیت، بنگرید به پانوشت مربوط به «همتی» در یادداشت‌های بیت سوم مقاله حاضر). در گویش قدیم کازرون نیز نشانه عطف به صورت «و» مشکوک شده و صادقی (۱۳۸۳: ۱۷ و ۲۲) معتقد است که به همین صورت نیز تلفظ می‌شده است؛ اما با توجه به شهادی که از روزبهان نقل کردیم می‌توان احتمال تلفظ o را نیز برای این واژه در گویش قدیم کازرون در نظر گرفت (البته با توجه به اینکه عبارات بازمانده از کازرونی قدیم بیشتر مثنوی یا شعر غیرعروضی اند، نمی‌توان این نکته را به آسانی اثبات کرد).

۳. در بیت دهم از قصیده حاضر، صورت Paqiq=eš=en نمونه‌ای از کاربرد ضمیر متصل پیش از فعل اسنادی واژه‌بستی را نشان می‌دهد، که صادقی نیز بدان توجه داشته است. نیز نک. توضیحات نگارنده زیر «سبرش» در بیت چهارم مقاله حاضر.

۱. ۲. ۱. در مثلثات سعدی، بیت شیرازی گلستان و قصیده خطیب شفعوی تنها صورت مختوم به on به کار رفته است و در نوشتار نیز تنها صورت «ن» دیده می‌شود. شواهد این کاربرد بدین شرح است:
- در گلستان: جوئی.

- در مثلثات سعدی: نُن (ب)؛ در حالی که در همین بیت صورت «نان» نیز به کار رفته که طبق قاعده پیش گفته واژه پس از آن (هاجه) با صامت آغاز می‌شود، جوئی^۱ (ب) ۱۷، نتون آشفنت (ب) ۱۷.

- در قصیده خطیب شفعوی: مسلمُن (در «مسلمُنان» (ب) ۱، آیون (ب) ۵، خوسروُن (ب) ۶، جُن (ب) ۱۲).

۲. ۲. ۱. در اشعار شمس‌پس ناصرو شاه داعی هم صورت‌های مختوم به on و هم صورت‌های مختوم به ān دیده می‌شود. در این حالت در نوشتار ممکن است صورت‌های «ن» یا «ان» به کار روند. وزن و دیگر مسائل زبانی نیز در انتخاب «ن» (on) یا «ان» (ān) دخیلند، که در اینجا از ذکر توضیحات و شواهد بیشتر صرف نظر می‌شود.

با توجه بدانچه گفته شد، در نخستین بیت شیرازی خطیب شفعوی صورت «جنن» نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا واژه پس از آن (ببرد) با صامت آغاز می‌شود و طبق قاعده پیش گفته باید حتماً به صورت «جنان» čo/(e)nān می‌آمد، چنان که در بیت ۱۳ از مثلثات سعدی نیز «چنان» پیش از صامت با «ان» دیده می‌شود.

نگارنده با اینکه صورت «جنن» به معنای «چنان» را به دلایل بالا پذیرفتنی نمی‌داند، عجالتاً پیشنهادی برای واج‌نگاری و معنای اولین واژه/ صورت زبانی مصراع دوم بیت مورد بحث ندارد.

۱. با توجه به قاعده آوایی-رسم الخطی یادشده و نیز ملاحظات ریشه‌شناختی، به نظر می‌رسد تلفظ این واژه در مثلثات و گلستان سعدی jvon-(/)=i باشد (در مثلثات با «ی» نکره و در گلستان با «ی» مصدری)؛ یعنی تلفظ معیار آن jōvān است و چون پس از آن واژه‌بست i= (در مثلثات) و پسوند -i (در گلستان) آمده تبدیل به jōvon-(/)=i و به ضرورت وزن تبدیل به jvon-(/)=i شده است. تلفظ jōn-(/)=i قاعده‌تاً باید در خط به صورت «جنی» نمود می‌یافت که اقدام و اکثر نسخه‌ها آن را تأیید نمی‌کنند (تنها یک نسخه بی‌تاریخ از گلستان، یعنی نسخه «با»، واژه را به صورت «جنی» ضبط کرده است (نک. سعدی، ۱۳۶۸: ۱۶۶۹)). صورت jūn-i (واج‌نگاری صادقی برای بیت گلستان) نیز توجیه‌پذیر نمی‌نماید.

در «فکرشنی» (متشکل از فکر (اسم) + شُن (ضمیر متصل) + ی (نشانه نکره)) ضمیر بر نشانه نکره مقدم شده است.

* دنی: جزء دوم این صورت زبانی مطابق حدس صائب صادقی، همان «نی: نیست» است. جزء «د/ده» نیز، که برای او مبهم بوده، در گویش قدیم شیراز به معنی «دیگر» به کار رفته است (برای نمونه نک. واجد شیرازی، ۱۳۵۳: ۱۳۲ و همان: سه گفتار، ۲: ماهیار نوایی، ۱۳۷۵: ۳۸، ۴۶).

* نکهان: صادقی آن را «ناگهان، به سرعت، یکسر» معنی کرده ولی ظاهراً متشکل از «ن» و «گهان» به معنی «در جهان» است (صورت «نه: اندر، در» در بیت هشتم (بسنجید با «انه» در ابیات هفتم و سیزدهم) و صورت «گهان: جهان» در بیت ششم از همین قصیده آمده است).

* هم: اگرچه صادقی به صورت پهلوی hēm اشاره کرده و احتمال داده که این واژه در گویش شیرازی نیز به صورت hem تلفظ می‌شده است، نهایتاً در واج‌نگاری آن را به صورت ham ضبط کرده است. این واژه در اشعار شاه داعی (برای نمونه نک. واجد شیرازی، ۱۳۵۳: ۲۳) نیز به صورت «هم» مشکول شده و اساساً شناسه اول شخص مفرد در این گویش «یم» است؛ از این روی در اینجا نیز باید به صورت h-em واج‌نگاری شود. بر اساس آنچه گفته شد نگارنده بیت را به صورت زیر می‌خواند و ترجمه می‌کند:

ka hiz šoyl=o ?amal=m=i de ni va yayr az ?ešq
če bu-t aṭar na gehān šohra h-em va vi-šoyl-i

هنگامی که هیچ شغل و عملی دیگرم نیست به غیر از عشق
چه بود (=شود) اگر اندر جهان شهرام به بی‌شغلی؟

۳. بیت سوم

و شکل و شیوه غمان دل بیه حلالش با
که نیست هم‌تی لولی اما و خوش‌شکلی

* غمان: این صورت که صادقی آن را مبهم دانسته است به گمان نگارنده متشکل است از «غ» به معنی «اگر» و ضمیر متصل «مان». «غ» در مثلثات سعدی (ابیات ۸ و ۱۶؛ صادقی، ۱۳۹۱: ۲۳، ۳۳) و شاه داعی (به صورت‌های «غه» و «غ» در «غت، غش»)) به کار رفته است (برای نمونه نک. واجد شیرازی، ۱۳۵۳: ۹۹). بر این اساس معنای مصرع اول چنین می‌شود:
به (=با) شکل و شیوه اگر دلمان را (اگر از ما دل) ببرد، حلالش باد.

* هم‌تی: صادقی این واژه را «هم‌تی» خوانده است که به گمان نگارنده به صورت «هم‌تی» نیز خوانده می‌شود و در این صورت می‌توان آن را ham-ti=y-e واج‌نگاری کرد. «تی» به جای «تا» در اشعار شاه داعی کاربرد دارد، هم به جای حرف اضافه «تا» و هم در ترکیباتی چون «تی‌وتی» به معنی «تابه‌تا، یک‌به‌یک، مورد به مورد» (نک. واجد شیرازی، ۱۳۵۳: ۱۶۴، ۲۱۸؛ سه گفتار، ۲۴- با استفاده از فهرست لغات مفرد و مرکبه)^۱.

* لولی: از آنجا که نگارنده عجالتاً موردی از حذف نشانه اضافه در این گویش سراغ ندارد (در این باره همچنین بنگرید به توضیحات نگارنده زیر بیت پنجم «خلیفه زدغ و حق شعم ایون اسلیم») پیشنهاد می‌کند در پایان این واژه نیز نشانه y=y (مخفف e-y) یعنی واج میانجی و کسره اضافه) که گاه در این گویش و نیز در فارسی در حکم نشانه اضافه است^۲، افزوده گردد. بنابراین پیشنهاد نگارنده واج‌نگاری luli=y است که به لحاظ وزنی و رسم‌النخطی نیز مشکلی ایجاد نخواهد کرد. ضمن اینکه نشانه اضافه y=y پس از واژه‌های مختوم به ا در فارسی نیز کاربرد دارد، از جمله احتمالاً در این بیت:

پویک دیدم به حوالی (havāli=y) سررخس
بانگک بر رُورده به ابر اندرا

(رودکی، ۱۳۸۶: ۱۴)

۴. بیت چهارم

غَکِیُّر دُعِی مُزْ أ آسْمَانْ بَیْمِنْ
بِوَا اَكْنَدُ وَا یِرَهْ سَبَرَشْ بَدْفِعْلِی

۱. این معنای «تی‌وتی» در بیتی از شیخ روزبهان بقلی برای فیروزبخش (۱۳۹۱: ۳۸۰) مبهم بوده است. به نظر نگارنده مصرع نخست بیت زیر را نیز باید پرسشی خواند و «تی‌وتی» را به همان معنایی که در شعر شاه داعی به کار رفته است در نظر گرفت:

هَرْ جِهْ بُوَا بُدْ نَهْ بَبُو تِی تِی اَشْ غَمْ وَا اَنْدِشْخَهْ وَا نَفْکَرْ وَا تِی

har če be-vā bod na be-bu ti-ti-va-ti
?o=š yam=o ?andešx=o tafakkor va ti

[آیا] نه [چنین است که] هر چه بیاید/ببایست بود [ن] (=مقتدر بود) ببود (=بشد، رخ داد) تابه‌تا (=یک‌به‌یک، مورد به مورد، مو به مو)؟
[پس] غم و اندیشه و تفکر [در باره] آن برای چه؟

۲. برای نمونه در فارسی: نیریهی جهاندار سام سوار/ سوی مادر از تخمه نامدار (فردوسی؛ نک. راستی‌پور، ۱۳۹۴: ۱۰۷-۱۰۸)؛ گر بخندند گروهی که ندارند خرد/ تو چو دیوانه به خندهی دگران نیز مخند (ناصر خسرو، ۱۳۸۸: ۴۰۳)؛ ملک چون گل شدی هر دم شکفته/ از آن لعل نسفتهی لعل سفته (نظامی، ۱۳۸۹: ۱۳۷)؛ این دهان بستنی، دهانی باز شد/ کو خورندهی لقمه‌های راز شد (مولوی، ۱۳۹۳: ۶۶۹). در گویش قدیم شیراز (شاه داعی): زِی rō=y «روی» (واجد شیرازی، ۱۳۵۳: سه گفتار، ۳۴)؛ سِری sera=y «سرای» (همان: ۵۴)؛ بَرکَه یی baraka=y «برکت» (همان: ۱). گفتنی است که u و ē پیش از y یا y-e معمولاً تبدیل به o و a می‌شود.

در باره جزء «ن» همچنین بنگرید به توضیحات بیت نهم، زیر «کاندن».

بر این اساس می توان حدس زد که فعل مورد بحث، فعل مضارع اول شخص مفرد باشد. همچنین احتمالاً متعدی است و «کیبر دعیی» مفعول آن.

* اکند: صادقی این واژه را بر اساس «بعضی گویش های امروز فارس» مصدر و به معنای «افکندن» دانسته است. در تأیید نظر او باید گفت که نشانه مصدر «ه» یا «ئ» در متون مکتوب گویش قدیم شیراز نیز یافت می شود، از جمله در واژه «برده» که در آثار شاه داعی به معنای «بردن» به کار رفته است (نک. واجد شیرازی، ۱۳۵۳: ۱؛ سه گفتار، ۱). همچنین است صورت «خورده» به معنی «خوردن» در غزل مثلث حافظ مطابق قدیم ترین نسخه کامل نویافته دیوان او (حافظ، ۱۳۹۴: ۶۷) که اتفاقاً در آنجا نیز مانند بیت حاضر با فعلی مشابه، یعنی «بواتن: بیاید»، آمده است.

* سبرش: صادقی این صورت را sebarš-e خوانده و صورتی از «سپارش (=سفارش)» به اضافه کسره اضافه دانسته است. نگارنده آن را «سپرش» می خواند که متشکل است از «سپر» + ضمیر «ش» (متعلق به فعل «بوا») + نشانه اضافه (پیشتر اشاره شد که در این گویش نشانه اضافه نیز، مانند نشانه نکره و فعل اسنادی واژه بستنی، می تواند پس از ضمیر متصل بیاید؛ نیز سنج، «دفترت عمر» در بیت سیزدهم).
بر این اساس واج نگاری و معنای پیشنهادی نگارنده برای بیت چنین است:

ya kibor=e do ?i=y-i mo=z ?a ?āsmān b/(p)ay-em-en (?)
be-vā ?akand-o va ?i rah separ=š=e bad-fe?l-i

اگر کیبر (=پیکان، نیزه) دعایی من نیز به آسمان ... م [فعل مضارع اول شخص مفرد متعدی]
ببایدش افکندن به یکباره سپر بدفعلی [را].

واژه های «کیبر» و «سپر» - قرائت های پیشنهادی نگارنده - با ابیات عربی و فارسی پیش از این بیت شیرازی تناسب و ارتباط کامل دارد. ضمن اینکه با این خوانش وزن مصراع نخست نیز به سامان می شود.

۱. در اشعار شمس پس ناصر نیز «آرزوم دل» /?ārezu=m=e del/ و «ساقیم وصل» /sāqi=m=e vasil/ به معنای «آرزوی دلم» و «ساقی وصلم» به کار رفته است (نک. ماهیار نوایی، ۱۳۷۴: ۳۳). نیز بسنجید با «غمّت دل» /yam=t=e del/ در حافظ (۱۳۹۴: ۶۷) که در آنجا نیز ضمیر «رت» بر نشانه اضافه مقدم شده است (همچنین نک. صادقی، ۱۳۹۵: ۳۳۲).

* عَکَبِر: خوانش صادقی «مَفْکَبِر» است که به تصریح خود او قرائتی غیر مطمئن است. ایشان احتمال داده اند این واژه فعل مصراع اول باشد. نگارنده با ملاحظه چاپ عکسی بیاض تاج الدین احمد وزیر این صورت زبانی را به گونه «عَکَبِر» می خواند (استاد افشار صورت زبانی مورد بحث را «عَکَبِر» خوانده اند (افشار، ۱۳۷۸: ۵۵۸)). «عَ» همان «اگر» است که در جاهای دیگر آمده و در بیت سوم از همین قصیده نیز دیده می شود (غمان). واژه «کیبر» در لغت نامه اینگونه تعریف شده (دهخدا، ۱۳۷۷) و چنانکه عرض خواهد شد، دقیقاً مناسب بافت این بیت است:

کیبر. [ک/ کِ بُ] (ا) پیکان پهن که به شکاری می اندازند (آندراج). نیزه کلانی که بدان شکار می کنند (ناظم الاطباء):

ز آمدشد کیبر کینه کوش
هوا شد یکی خانه چوب پوش

عبدالله هاتفی (از آندراج)

* مُز: صادقی آن را مرکب از ضمیر mo و حرف اضافه az دانسته است، اما ظاهراً متشکل است از ضمیر «م» و واژه بست «ز» به معنی «نیز». جزء دوم نمی تواند «از» باشد، زیرا وجود دو حرف اضافه پیاپی «از» و «آ» در این گویش بی سابقه است. همچنین در واج نگاری استاد صورت mo-za اشتباه چاپی و صورت mo-z a (با فاصله میان a و z، مطابق واج نگاری نگارنده mo=z ?a صحیح است).

* بیمن (بیمن؟): این واژه مبهم نیز که صادقی آن را با تردید همان واژه «یمین» به معنای «قسم» دانسته است، قاعدتاً باید فعل باشد، زیرا هم ظاهر آن (شناسه اش) به فعل شبیه است و هم اگر «عَ» را به معنای «اگر» بگیریم، جمله پیرو (یعنی مصراع اول) نیاز به فعل دارد. نگارنده عجتاً نمی تواند ساختار این فعل را به دقت توجیه کند، اما به نظر می رسد جزء «یم» در آن شناسه اول شخص مفرد باشد و جزء «ن» تکواژ به ظاهر بی معنایی که معمولاً به پایان افعال مضارع افزوده می شود (نک. صادقی، ۱۳۹۵: ۳۳۱-۳۳۳). برای نمونه شناسه این فعل را بسنجید با افعال زیر:
می پیمین /mi-paym-em-en/: می پیمایم؛ می خوهمن /mi-š-em-en/: می خواهم؛ می شمن /mi-xah-em-en/: می روم؛ می گیمین /mi-goy-em-en/: می گویم (نک. واجد شیرازی، ۱۳۵۳: ۱۲۴-۱۲۷).

۵. بیت پنجم

خليفة زدغ و حَقَّ شَعْمِ اَيُّونِ اسْلِيمِ
كَشَّ اسْتَنْغِ اَيِّنْ كَعْبِهْ جَانِبِ قَبْلِي

* خلیفه زدغ: صادقی این کلمه را منادا و «غ» پایانی آن را ساکن در نظر گرفته است؛ اما به نظر می رسد این واژه طبق قاعده ای که در زیر می آید، باید با کسره اضافه خوانده شود:

قاعده ۲

در گویش قدیم شیراز، تکواژ پس از صورت های فشرده مختوم به γ و x همواره با مصوت آغاز می شود (این تکواژ در واقع معمولاً واژه بست یا پسوند است). به این شواهد توجه کنید:

- مثلثات سعدی: ترغ خوان $\text{tary}=\text{e } x^{\gamma}\text{ān}$ (ب ۷)، جمعی

$\text{jomy}=\text{i}$ (ب ۱۵) - در حالی که پس از صورت «جَمَه» در بیت ۱۲ واژه «کفو/کوو» آمده که با صامت آغاز می شود.

- شمس پس ناصر: نلغ و سوز $\text{naly}=\text{o } \text{suz}$ (ماهیار نوایی، ۱۳۷۴: ۳۱)، آستَنغِ اُی $\text{?āstony}=\text{e } \text{?oy}$ (ماهیار نوایی، ۱۳۷۵: ۳۷، ب ۲۴).

- شاه داعی: سیهغی چش $\text{siyahy}=\text{i}=\text{y}-\text{e } \text{čes}$ (واجد شیرازی، ۱۳۵۳: ۷۷)، جُمغه (=جمع) اُی $\text{jomy}=\text{e } \text{?oy}$ (همان: ۸۸)، اِمزغه $\text{?e } \text{mez}=\text{e}$ (همان: ۱۹۱).

و در نهایت در همین قصیده خطیب شفعی و در همین بیت پنجم صورت «آستَنغِ اُی» مؤید قاعده یادشده است.

برای مشاهده شواهد دیگری از واژه های فشرده مختوم به γ و x در این گویش، بنگرید به ماهیار نوایی (۱۳۷۶: سراسر مقاله). وی البته هیچ اشاره ای به قاعده مورد نظر ما نکرده است، ولی همه شواهدی که آورده بلااستثنا قاعده پیشنهادی ما را تأیید می کنند.

* وحق: صادقی این صورت زبانی را متشکل از حرف اضافه «و» و اسم «حق» می داند که نشانه اضافه پس از آن حذف شده است؛ اما با توجه به کسره اضافه ای که مطابق قاعده بالا پس از «خلیفه زدغ» وجود دارد، صورت «وحق» قاعدتاً باید

۱. ماهیار نوایی (۱۳۷۶: ۱۷۰) واژه های فشرده مختوم به γ یا x را خاص اشعار شمس پس ناصر می داند، حال آنکه ما شواهد این کاربرد را در اشعار دیگران نیز نشان دادیم. ضمناً می توان پرسید که اگر این ویژگی منحصر به شمس پس ناصر (شاعر قرن هشتم) است، چرا در عنوان مقاله ایشان این ویژگی متعلق به «گویش شیرازی سده های هفتم-نهم هجری» دانسته شده است؟ همچنین می افزاییم که با توجه به واژه ?andešx در بیتی از شیخ روزبهان بقلی (نک. فیروزبخش، ۱۳۹۱: ۳۸۰) می توان پیشینه این ویژگی آوایی را به قرن ششم رساند.

صفت و به معنی «به حق، برحق» باشد. مطابق خوانش صادقی اگر «و حَقَّ شَعْمِ اَيُّونِ اسْلِيمِ» به معنی «به حق شمع ایوان اسلام» باشد، اولاً کسره اضافه پس از «حق» حذف شده است که چنین چیزی در این گویش، تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، بی سابقه است (سنج. توضیحات زیر «لولی» در بیت سوم)؛ ثانیاً مطابق خوانش صادقی، که ظاهراً «خلیفه زدغ» را منادا گرفته و «و حَقَّ شَعْمِ اَيُّونِ اسْلِيمِ» را سوگندی معنی کرده است، شاعر می گوید: «خلیفه زاده! به حق شمع ایوان اسلام - که آستانه اوست کعبه جانب قبله - (سوگندت می دهم که...)». در این صورت جمله ناقص و ادامه و نتیجه آن نامشخص است؛ ثالثاً در ابیات قبل و بعد نیز صرفاً شاهد اوصافی برای ممدوح هستیم و نه خطابي هست و نه سوگندی. ملاحظه بفرمایید:

سکندر ابن سلیمان، جم ابن افریدون
- که بحر پادشهی راست گوهری اصلی -

خليفة زدغ و حَقَّ، شَعْمِ اَيُّونِ اسْلِيمِ
- كَشَّ اسْتَنْغِ اَيِّنْ كَعْبِهْ جَانِبِ قَبْلِي -

ملیک مملکة العز من له شرف
بفضل خفض جناح السوری من الذل

و همین روال تا پایان بیت «شمر بنی فتح، شاه ابوالحیرث/ که می رست انه مردیش لاف وی مثلی» ادامه می یابد، تا اینکه شاعر در بیت عربی «حویت یا ملک الملک...» از غایب به مخاطب «التفات» می کند.

* شعم: تلفظ این صورت را - که ظاهراً مقلوب «شمع» است (ša?m) - احتمالاً می توان به صورت ša:m یعنی با کشش جبرانی نیز در نظر گرفت.

۶. بیت ششم

بناه خوسرُونِ مُلْکِ بَرِّ و بحر کِهَانِ
جه روم و جین و خراسان جه تانه و دَلْی

* خوسرُونِ: خوانش صادقی «خُسْرُون» است، در حالی که در چاپ عکسی بیاض تاج الدین احمد وزیر به صورت

۲. گویا کاتب نخست قصد داشته واژه فارسی «جهان» را بنویسد و چون صورت «جهان» را نوشته، سرکشی بدان افزوده است. خوانش استاد افشار: جهان (افشار، ۱۳۷۸: ۵۵۹).

۳. خوانش استاد افشار: خوسرُون (همانجا).

* مرد: در گویش قدیم شیراز، مانند فارسی میانه مانوی، «مرد» به صورت «مرد» به کار می‌رود و در این بیت نیز گرچه مشکول نیست نمی‌تواند چیزی جز «مرد» تلفظ شود (نیز نک. واجد شیرازی، ۱۳۵۳: ۲۰، ۱۰۷، ۱۵۰).

۸. بیت هشتم

كَمُلْكَشَانُ^۲ اْتُومَى دَا و رَسْمِ مَلِكِيَّتْ
نَهْ اَنْ قِبَالَه نُوْشْتَه قَضَاشْ كَه عَدْلَى

* نوشته قضاش که: صادقی «ش» را مفعول فعل «نوشته» و «که» را بیانی گرفته است. می‌توان حدس زد که «که» در اینجا (مانند بیت نهم) مصدر مرخم (به لحاظ تاریخی: صفت فعلی) باشد (معادل «کرد»)^۳. بر این اساس ضمیر «ش» نیز عامل خواهد بود و «نوشته کرد» فعل مرکب.

* عدلی: بعید نیست که این صورت زبانی، جمله‌ای عربی باشد احتمالاً متشکل از فعل امر «عد» و جار و مجرور «لی» (سنج. یازدهمین بیت فارسی با قافیه «هب لی»؛ البته در صورت پذیرش این پیشنهاد، تکرار قافیه پیش می‌آید). البته در این صورت معنای دقیق «عد» (قاعدتاً از «وعد») بر نگارنده معلوم نیست. احتمال دیگری که می‌توان مطرح کرد این است که «عدل» صفت (به معنی «عادل»؟) و «ی» فعل اسنادی باشد^۴. و الله اعلم.

۹. بیت نهم

كَشْمِشِرِ تُو كِلِيلِ دَرِ مَمَالِكِ هِنْ
بَشَاشْ كِه وَ بَرَه هَر كِه كَانْدِين قُقْلَى

* که: صادقی آن را حرف ربط دانسته است. به گمان نگارنده، از آنجا که «و بره» نمی‌تواند فعل سوم شخص مفرد باشد (بنگرید به توضیحات زیر این واژه)، «که» را باید فعل در نظر گرفت (بسنجید با بیت هشتم). در شاه داعی و متون دیگر نیز «که» معادل «کرد»

۲. مصراع نخست این بیت نسبت به ابیات دیگر ناخواناست و این بخش به صورت «کَمُلْكَشَان» نیز خوانده می‌شود. ضبط متن بر اساس قاعده ۱۰۱ است.

۳. «که: کرد» در اشعار شاه داعی به کار رفته (برای نمونه نک. واجد شیرازی، ۱۳۵۳: ۱۳۹، ۱۴۰؛ سه گفتار، ۳۷، ۳۸) و در گویش قدیم کازرون نیز دیده می‌شود (نک. صادقی، ۱۳۸۳: ۱۵).

۴. آیا میان «عدلی» مورد بحث و «عدلی: قسمی از سکه» (دهخدا، ۱۳۷۷) ارتباطی وجود دارد و مثلاً سخن از این است که قضا به ممدوح اجازه داده است که به رسم پادشاهی سکه ضرب کند؟ امید است پژوهشگران درباره این بیت بحث‌انگیز تأمل فرمایند.

«خوسروُن»^۳ xɑ(?)srov-on=e آمده است، که در آن صورت وزن و معنا درست‌تر می‌نماید: پناه خسروانِ مُلکِ بَر و بحرِ جهان... توجیه مفتوح بودن «خ» دشوار است و احتمال اینکه این فتحه با واو پس از خود نماینده واکه خاصی (مثلاً واو مجهول) باشد، بر اساس قواعد زبان‌شناختی و عروضی، پذیرفتنی نیست. فقط می‌توان حدس زد که تلفظ اصلی این واژه در گویش قدیم شیراز xɑsrov-ān بوده باشد که به قیاس واژه‌هایی فارسی چون خُود /xʷad/ و خُوش /xʷaš/ با واو معدوله نوشته شده است (این واژه به لحاظ ریشه‌شناختی واو معدوله ندارد).

* مُلک: صادقی این واژه را «بی شک خطای کاتب، به جای "ملوک" دانسته است که «هم وزن شعر آن را ایجاب می‌کند و هم معنای آن». اما متأسفانه با خوانش پیشنهادی ایشان وزن شعر به هیچ روی صحیح نیست و هم از این روست که در واج‌نگاری خود ایشان نیز صورت (?)-molk-e با نشانه تردید همراه است. همچنین از آنجا که شاعر و کاتب این قصیده فردی واحد است، احتمال خطای کاتب بعید می‌نماید. بر این اساس، به نظر نگارنده همین صورت «ملک» صحیح و توجیه‌پذیر است.

۷. بیت هفتم

شِرِرِ نَرِ بِشَى فَتْحِ شَاهِ ابوالجیرث
کِه مِی رِسْتِ آنَه مردیش لاف وی مثلثی

* شِرِ نَرِ بِشَى فَتْح: خوانش صادقی «شِرِ نَرِ بِشَى فَتْح» است که در آن تنوین را املایی از فعل «ن» (= است) و «بشَى» را به احتمال مخفف «بشیر» در نظر گرفته است. این عبارت در چاپ عکسی به صورت «شِرِ نَرِ بِشَى فَتْح» نیز خوانده می‌شود، احتمالاً به معنی «شیرِ نَرِ بِشَى فَتْح» (افشار نیز «شِرِ نَرِ» خوانده است (افشار، ۱۳۷۸: ۵۵۹)). در این باره دو نکته شایان توجه است: نخست اینکه فعل «ن» (= است) در متون شیرازی ظاهراً با املای تنوین نیامده^۱ (و اساساً به قیاس ابیات قبل در اینجا نیازی به چنین فعلی نیست)، و دوم اینکه «بشِد» (= بشه) به معنی «بیشه» کاملاً مطابق با قواعد آوایی این گویش است؛ از جمله تبدیل w آغازی فارسی میانه به b، تبدیل ē فارسی میانه به e، و حذف g پایانی: wešag > beša.

۱. غنی، افشار و زمانی علویجه نیز واژه را با تنوین نخوانده‌اند.

به کار رفته است و اینجا نیز فعل «بشا» (از «شایستن») نیاز به مصدر مرخم دارد و «که: کرد» می تواند گزینه مناسبی باشد. * وَ بَرّه: صادقی این صورت را فعل به معنای «باز بُرد» دانسته است و در توجیه آن دو احتمال (۱) خطای کاتب به جای * وَ بَرّه؛ ۲. هماهنگ شدن ضمه* و بَرّه با فتحه بعد از خود مطرح کرده است. به گمان نگارنده از آنجا که شناسه سوم شخص مفرد مضارع در این گویش معمولاً «یت» (و گاه «یه»^۱ و در برخی افعال مانند «می کاند» و «بداند» به صورت «د») است، نمی توان این صورت را به معنی «باز بُرد» دانست. به نظر می رسد این صورت زبانی متشکل از حرف اضافه «و» (=به) و اسم «پَرّه» (=پَرّه) باشد که در لغت نامه به معنای «جزوی از قفل که قفل را بدان محکم و مضبوط سازند، گره قفل، دندانۀ قفل، دندانۀ کلید» ضبط شده (دهخدا، ۱۳۷۷) و با توجه به «کلیل» و «قفلی» در این بیت عجزاً مناسب ترین خوانش است. «به پَرّه کردن» احتمالاً در اینجا به معنی «باز کردن» به کار رفته است.

* کائِنْدِن: صادقی این صورت را مرکب از «ک» (= که)، «اَنْدِن» (= آنجا) و «ن» (= است) دانسته است. به گمان نگارنده این واژه فعل است به معنی «کُند»، زیرا:

- خوانش صادقی «کائِنْدِن» است، اما این واژه در متن صراحتاً «کائِنْدِن» خوانده می شود. املاي «ا» در متن مورد بحث برای واج گونه ā به کار می رود. به واژه «کاندن» در بیت ۱۱ نیز در ادامه همین نوشتار اشاره خواهد شد.
- صورت «کاند» به معنی «کند» در این گویش رایج است و در نسخه بدل های بیت شیرازی گلستان نک. سعدی، ۱۳۶۸: ۶۶۹) و نسخه بدل های ابیات شیرازی مثلثات سعدی (صادقی، ۱۳۹۱: ۲۸، پانوش ۵)، همچنین در متن اشعار شاه داعی (برای نمونه نک. واجد شیرازی، ۱۳۵۳: سه گفتار، ۱۰) دیده می شود.
- تکواژ «ن» در این گویش به برخی افعال مضارع، به ویژه سوم شخص مفرد، افزوده می شود و ظاهراً در معنای آنها تغییری ایجاد نمی کند. برای نمونه می توان این شواهد را از شاه داعی ذکر کرد:

۱. برای نمونه «می تَزّه: می سوزد» و «می نله: می نالد» (نک. ماهیار نوایی، ۱۳۷۴: ۳۱).
۲. از جمله نسخه «مل» که به گفته شادروان یوسفی در مقدمه گلستان (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۹) کاتب آن شیرازی بوده است.

بپهر یزتن: بپرهیزد؛ بگنجتن: بگنجد؛ بواتن: ببايد؛ بوتن: بؤد، باشد (واجد شیرازی، ۱۳۵۳: فرهنگ لغات مفرد و مرکبه). صورت های «ببوتن» و «بواتن» نیز که در غزل حافظ به معنی «بشؤد» و «ببايد» به کار رفته اند (حافظ، ۱۳۹۴: ۶۷)، مؤید این نظر توانند بود. همچنین است کاربرد صورت «هستن» به معنای «هست» در بیت دوازدهم از همین قصیده خطیب شفعوی (نیز نک. توضیحات نگارنده زیر «بیمن» در بیت پنجم از قصیده حاضر).

- با خوانش پیشنهادی صادقی، «ی» را در «قفلی» ظاهراً باید نکره گرفت، حال آنکه «ی» های قوافی ابیات این قصیده همگی معروفند، نه مجهول (در ابیات اول، دوم، سوم، چهارم، هفتم و یازدهم «ی» مصدری است و در ابیات دهم و دوازدهم و سیزدهم «ی» نیست). بر این اساس ظاهراً «قفلی» را باید مصدری گرفت و این واژه نیز وجود فعل «کردن» را ایجاب می کند.

با توجه بدانچه گفته شد، می توان مصراع دوم را این گونه واج نگاری و ترجمه کرد:

be-šā=š ke: va para har ke kâ:n-d-en qoff-i

بشایدش کرد به پَرّه هر که (را که) کُند قفلی (= مانند قفل عمل کند).

در باره نکته عروضی واژه kâ:n-d-en بنگرید به بخش «نکاتی در باب واج نگاری و عروض».

۱۰. بیت دهم

کَخْسَم تَوْبُر از اَرْسِ عَقِيقِشَنْ جُم جِشْ
دُمِشْ اَكِشْ كَتَهْ عُمَرُ اَوْزِ يَامِی لَغَلِی

* دُم: صادقی آن را - احتمالاً به قیاس «جُم: جام» - به معنی «دام» (= تله) دانسته است. به گمان نگارنده این واژه را در اینجا می توان به معنی «ته، تک، قعر» گرفت، چنانکه در لغت نامه نیز با شاهی که از قضا مرتبط با خم و شراب هم هست، آمده است:

به هفتم [لغت نامه: هشتم] که پسر آب دیدی دو خم
یکی زو تهی مانده بُد تا به دم

(دهخدا، ۱۳۷۷: زیر «دم»: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۸/۶)

۳. در چاپ جدید خالقی مطلق به جای «تا به دُم» صورت «بافدُم» آمده است (فردوسی، ۱۳۹۴: ۲۷۳/۳). همچنین بسنجید با اصطلاح «دُم به خم یا خمره زدن» که در لغت نامه زیر «دُم» آن را «(به مزاج) شراب خوردن، باده گساری کردن» معنی کرده اند.

معنی «نوشیدن» در متون معتبر کاربرد دارد، از جمله:

می کشیم از قدح لاله شرابی موهوم
چشم بد دور که بی مطرب و می مدهوشیم

(حافظ، ۱۳۹۰: ۲۶۰)

بر این اساس، معنی پیشنهادی نگارنده برای جمله چنین است:
آن را تا دم (=ته، انتها) بنوش!

* تَه: مطابق خوانش صادقی (که «ته عمر» را به معنی «عمر تو» گرفته است) این صورت زبانی ضمیر پیشایند است، اما به گمان نگارنده متشکل است از ضمیر متصل «ت» (که به «ک» چسبیده) و حرف اضافه «أ» (بسنجید با «شه» در بیت دوازدهم) و بیت بهتر است اینگونه معنی شود: ... که «به» عمرت افزایش می‌دهد.

۱۱. بیت یازدهم

ازان دُو رَه وَ بَرِیکِی الْأَثْ هَر مَه مَه
که بُو که اَسْبِ تُو کَانْدِن قَبُولُ وَش نَعْلِی

* کاندن قبول: صادقی واژه «کاندن» را در اینجا نیز مانند بیت نهم (البته با نشانه تردید) به معنای «که در آنجا هست» گرفته است و «قبول» را به معنای «قبول کند»؛ اما واژه «کاندن» در اینجا نیز به احتمال بسیار به همان صورت و معنای پیشنهادی نگارنده در بیت نهم، یعنی «کند»، است. بر این اساس معنای مصراع دوم بیت یازدهم چنین خواهد بود: ... که بو که اسب تو کند قبول به نعلی اش.

۱۲. بیت دوازدهم

وَ بَدْرَقِی جُن تَوْهَرُ کُوسَالِجِی هِسْتِن
شَه پَش نَدِستُ شِو و رُو زُ مُسْحَفِی رَحْلِی

* نَدِست: صادقی آن را فعل لازم به معنی «قرار دارد» گرفته است. به گمان نگارنده لزومی ندارد که آن را فعل لازم در نظر بگیریم و محتمل است که متعدی و «ش» آغاز مصراع دوم عامل آن باشد. بسنجید با کاربرد متعدی این فعل در شاه‌داعی:

رُو شَه سِرِی خِیر و سَعَادتِ نَدِست
هر که سِرِ خُش و عِبَادتِ نَدِست

(واجد شیرازی، ۱۳۵۳: سه گفتار، ۹)

ru š=a sera=y xayr=o sa ?ādāt nad-est
har ke sar=e: xo=š va ?ebādāt nad-est

* اُ (پیشوند): صادقی این پیشوند را علامت مضارع التزامی و فعل امر دانسته است. می توان افزود که این نشانه علاوه بر افعال امر و مضارع التزامی، در افعال مضارع اخباری و ماضی ساده نیز دیده می‌شود؛ برای نمونه «اُتَنْزِت» به معنی «می‌سنجد» و «اُسْتَمِین» به معنی «می‌ستانم» در شواهد زیر مضارع اخباری‌اند:

گُش اَتْهُن دَار اَعْتَ خَاطِر تَرْنَزِت
که تُخنی عاقلی دَه بار اُتَنْزِت

(سعدی؛ نک. صادقی، ۱۳۹۱: ۱۱)

goš a thon dār āya=t xāter na-ranz-et
ke θoxn=i ?āqel=i dah bār o-θanz-et

گوش به سخن (بند) دار اگر تو را خاطر نمی‌رنجد

که سخنی (را) عاقلی ده بار می‌سنجد

دل از تَوْ اُسْتَمِین غَر گِیَه چَرَا، بَغِیم
که نیستت و فِیی تَرک وی و فَا بَغِیم

(شمس پس ناصر؛ نقل شده در فیروزبخش، ۱۳۹۲: ۴۸)

del az to ?o-ston-em-en yar goy-e: čerā be-goy-em
ke nist=et vafi=y-i tark=e vi-vafā be-goy-em

دل از تومی ستانم [و] اگر گویی چرا، می‌گویم

که نیستت وفایی، ترک بی‌وفای می‌گویم!

نمونه‌ای از کاربرد پیشوند «اُ» با فعل ماضی ساده:

دلم بیوخرم اش از شدی هزا پر اُرُست
که مرو اندهش از بال هر چه بو پیری

(شمس پس ناصر؛ نقل شده در همانجا)

del=em be-bu xoram o=š ?az šad-i hazā par o-rost
ke morv=e ?andoh=eš az bāl=e har če bu be-par-i

دلم بشد خرم و او را از شادی هزار پر برُست

که مرغ اندوهش از بالای^۲ هر چه بود پیرید^۳

* اُکِش: با توجه به معنای پیشنهادی برای «دَم»، فعل «اُکِش» (= بکش) را نیز می‌توان به معنی «بنوش» گرفت. «کشیدن» به

۱. فیروزبخش (۱۳۹۲: ۴۸) ظاهراً «اُتَنْزِت» و «اُسْتَمِین» را مضارع التزامی در نظر گرفته است، حال آنکه در جمله‌های حاوی این افعال عاملی که وجه «التزامی» را نشان دهد وجود ندارد.

۲. معنای اصلی «بال» در بیت حاضر ظاهراً «بالا» است (برای نمونه نک. واجد شیرازی، ۱۳۵۳: سه گفتار، ۴۵) و البته ایهام تناسبی به «بال» به معنای معروف هم دارد.

۳. فیروزبخش (همانجا) «اُرُست» را هم که صراحتاً فعل ماضی است، جزو شواهد (افعال امر و مضارع التزامی) آورده است!

روی به [سوی] سرای خیر و سعادت نهاده است

هر که سر خود [را] به عبادت نهاده است

برای شاهی دیگر از کاربرد متعدی «ندست» نک. ماهیار نوابی، ۱۳۷۵: ۳۶، ب. ۸.

۱۳. بیت سیزدهم

هَزَارَ بَابٍ أَنَّهُ دَفْتَرَتِ عُمَرَ بَا يَارَبِّ
أَزَى رِسِيْلِي سَالِ دِرَا زِ جَا فِصْلِي

* دَفْتَرَتِ: خوانش صادقی «دَفْتَرَتِ» است، ولی در چاپ عکسی «دَفْتَرَتِ» خوانده می‌شود که با خوانش اخیر وزن بیت نیز درست خواهد بود. «ت» متشکل است از ضمیر «ت» و نشانه اضافه (بسنجید با «سپرش» در بیت ۴ و توضیحات زیر آن). همچنین در واج‌نگاری صادقی، صورت ča به جای čā (یا مطابق واج‌نگاری نگارنده čā) اشتباه چاپی است.

نکاتی در باب واج‌نگاری و عروض

* همزه: اگر از برخی ابیات شیرازی شیخ روزبهان بقلی (مانند دو بیت که در نسخه‌ای از عبهر العاشقین او آمده^۱ و دو بیت دیگر که در کتاب نسیم الربیع نقل شده است)^۲ صرف نظر کنیم، وزن دیگر اشعار بازمانده از گویش قدیم شیراز عروضی است و کاملاً از قواعد، استثنائات، ضرورت‌ها و اختیارات عروض فارسی پیروی می‌کند. از آنجا که در عروض فارسی وجود صامت انسدادی چاکنایی (?) کاملاً معتبر است، لازم است برای نشان دادن دقیق‌تر مرز هجاها و درست‌خوانی ابیات، هرگاه به ضرورت وزن همزه حفظ می‌شود، آن را در واج‌نگاری نیز نشان دهیم. متأسفانه پژوهشگران گویش قدیم شیراز این نکته را رعایت نکرده‌اند و در واقع میان عین آغازی و همزه آغازی تمایز

۱. این دو بیت و یک بیت دیگر با وزن عروضی را واجد شیرازی (۱۳۴۹) بررسی کرده است. بیت دیگری از شیخ روزبهان که فیروزبخش (۱۳۹۱) معرفی کرده نیز دارای وزن عروضی است.

۲. برای مشاهده این دو بیت بنگرید به فیروزبخش (۱۳۹۲). فیروزبخش جایی (همان: ۴۲) این دو بیت را «رباعی» می‌داند و جایی دیگر (همان: ۴۶) معتقد است اشکال وزنی آنها ممکن است به این دلیل باشد که ضبط درستشان به دست ما نرسیده است. شعری با مصراع‌های هفت یا هشت هجایی را «رباعی» نمی‌توان دانست و «رباعی» دانستن دو بیت دیگر (شش تس آن‌ها... همان: ۴۷) با وزن «فعالتن مفاعلهن» و طرح قافیه «الف/ب // ج/ب» نیز نادرست است. اما طبیب‌زاده (۱۳۹۵: ۷۴ و ۷۵) ضمن نقل ابیات شیخ روزبهان از مقاله فیروزبخش وزن این ابیات را تکیه‌ای-هجایی و مشابه وزن برخی از اشعار عامیانه می‌داند. وی همچنین مصراع دوم شعر شیخ روزبهان را هفت هجایی می‌داند که البته هشت هجایی درست است.

گذاشته‌اند؛ یعنی عین آغازی را در واج‌نگاری نشان داده‌اند اما همزه را - وقتی که حفظ آن به لحاظ عروضی لازم بوده است - نشان نداده‌اند. حال آنکه در شیرازی نیز مانند فارسی میان همزه و عین، به لحاظ ماهیت آوایی، هیچ تفاوتی نیست و تنها تفاوتشان در این است که همزه را به ضرورت وزن می‌توان حذف کرد ولی عین را نمی‌توان (نک. نجفی، ۱۳۹۵: ۵۴).

* کشش مصوت پایانی واژه‌ها و نیز کشش واژه‌بست‌های واو عطف و کسره اضافه به ضرورت وزن: در واج‌نگاری صادقی (جز در واج‌نگاری mē-dā که در آن ē نماینده یای مجهول است و تاریخ زبان و نیز رسم الخط کاتب/شاعر آن را تأیید می‌کند)، چهار بار از نشانه ē (یک مورد در بیت ۷ و سه مورد در بیت ۹) و یک بار از نشانه ē (در بیت ۱۲) برای نشان دادن کشش واکه کوتاه به ضرورت وزن استفاده شده است. به نظر نگارنده بهتر است در این موارد از نشانه دیگری استفاده کرد که اولاً با نشانه‌های مخصوص واو و یای مجهول خلط نشود و ثانیاً شکل آن نشانه به گونه‌ای باشد که برای واکه‌های دیگری جز o و e (مثلاً ē) نیز قابل استفاده باشد. از این رو نگارنده نشانه «:» را پیشنهاد می‌کند. شواهد کاربرد کشش واکه پایانی در قصیده خطیب شفعموی به شرح زیر است:

- کشش کسره اضافه: سر (ب ۱)، چش (ب ۱)، کبیر (ب ۴)، ایون (ب ۵)، جانب (ب ۵)، خسروُن (ب ۶)، شر (ب ۷)، نر (ب ۷)، بشی (ب ۷)، شمشیر (ب ۹)، کلیل (ب ۹)، در (ب ۹)، ارس (ب ۱۰)، می (ب ۱۰)، سال (ب ۱۳).

از این میان صادقی در واج‌نگاری «شر» (ب ۷)، «شمشیر» و «در» (هر دو در ب ۹) از ē استفاده کرده است و در بقیه موارد تمایزی میان صورت کشیده و صورت معمول نگذاشته و از e برای واج‌نگاری بهره برده است. به گمان نگارنده در همه مواردی که کسره اضافه کشیده شده است (و فهرست آنها در بالا به دست داده شد) بهتر است از نشانه ē استفاده شود تا با ē (یای مجهول) خلط نشود؛ زیرا کسره اضافه (پهلوی: ī) به لحاظ تاریخی ارتباطی با یای مجهول ندارد.

- کشش واو عطف: تانه و دلی (ب ۶)، شو و روز (ب ۱۳).
صادقی مورد دوم را با ē واج‌نگاری کرده است اما مورد اول را - مانند مواردی که واو عطف در آنها کشیده نمی‌شود - با o. از آنجا که واو عطف (پهلوی: ud یا u-) ارتباطی با واو مجهول

در پایان صورت پیشنهادی نگارنده برای واج‌نگاری و ترجمه ابیات شیرازی قصیده منکث ناصرالدین خطیب شفعوی عرضه می‌شود:

واج‌نگاری

1. mosalmon-ān va sar=e: jah̄l h-en češ=e: šux=eš ... (?) be-bord del az ?ahl=e del va nā-?ahl-i
2. ka hiz šoyl=o ?amal=m=i de ni va yayr az ?ešq če bu-t ayar na gehān šohra h-em va vi-šoyl-i
3. va šekl=o šiva ya=mān del be-bo: halāl=eš b-ā ke nist ham-ti(/a)=y-e luli=y ?amā va xoš-šekl-i
4. ya kibor=e: do?i=y-i mo=z ?a ?āsmān b(/p)ay-em-en (?) be-vā ?akand-o va ?i rah separ=š=e bad-fe?l-i
5. xalifa-zady=e va-haq ša?m=e (/ša:m=e) ?ayvon=e: ?eslim ke=š āstony=e ?oy=en ka?ba jāneb=e: qebli
6. panāh=e xa(?)srow-on=e: molk=e barr=o bahr=e gehān če rum=o čin=o xorāsān če tāna=w-o: delli
7. šer=e: ner=e: beša=y-e: fath šāh abo-l-hires ke mi-ras-et ?ana merd-i=š lāf=e vi-mesl-i
8. ka molk=ešān ?a to mē-dā va rasm=e molk-iiyyat na ?ān qabāla nevešt-a: qazā=š ke: ?edli (/?ed l-i/?edl-i/?edl=i (?)
9. ka šemšer=e: to kelil=e: dar=e: mamālek h-en be-šā=š ke: va para: har ke kā:n-d-en qofl-i
10. ka xasm=e to:(/u) por az ars=e: ?aqiq=eš=en jom=e češ dom=eš ?o-keš ke t=a ?omr avzay-ā may=e: la?l-i
11. ?az ān do rah va barik-i ?ol-ā-t har mah mah ke bu ke asb(/p)=e to kān-d-en qabul va=š na?l-i
12. va badraqa=y jon=e to:(/u) har ko sāleh=i hest-en š=a peš nad-est šew=o: ruz moshaf=i rahl-i
13. hezār bāb ana daftar=t=e ?omr b-ā yā rab ?az i resila=y-e sāl=e: derāz=e čā-fasl-i

ترجمه

۱. مسلمانان! به (=بر) سر جهل است چشم شوخش ... (؟) بی‌رد دل از اهلی دل به ناهلی
۲. چون هیچ شغل و عملی دیگرم نی به غیر از عشق چه بود (= شود) اگر اندر جهان شهرام به بی‌شغلی؟
۳. به (=با) شکل و شیوه اگرمان دل (= اگر دل ما را/ اگر از ما دل) بی‌رد، حلالش باد [زیرا] که [هیچ کس] نیست همتای لولی ما به (= از نظری) خوش‌شکلی
۴. اگر کیبُر (=بیکان/ نیزه) دعایی من نیز به آسمان...م [فعل مضارع اول شخص مفرد متعدی] بپایش افکندن به یکباره سپرِ بدفعلی [را]
۵. خلیفه‌زاده به‌حق (= برحق)، شمع ایوان اسلام که(ش؟) آستانه اوست کعبه، جانبِ قبله

ندارد، بهتر است در همه مواردی که به‌ضرورت وزن کشیده می‌شود، از نشانهٔ 0 استفاده شود.

موارد دیگر: بیّه (ب۳- پیشنهاد نگارنده: be-bo)؛ تو (ب۱۰ و ۱۲- پیشنهاد نگارنده: to یا tu (پهلوی: tō))؛ بَرَه (ب۹- پیشنهاد نگارنده: para)؛ که (ب۸ و ۹- به نظر نگارنده «که» در این دو بیت احتمالاً مخفف «کرد» است و در ریشه‌اش یای مجهول ندارد؛ پس صورت ke برای آن پیشنهاد می‌شود. البته در صورتی که «که» حرف ربط باشد می‌تواند بر اساس کشش وزن به صورت ke نوشته شود یا به صورت ki (پهلوی: kē)، اما اگر به معنای دیگری به کار رفته باشد باید بر اساس ریشه‌شناسی آن صورت، دربارهٔ نوشتن آن به صورت ki یا ke اظهار نظر کرد). دربارهٔ صورت های ke (مخفف kerd) و bo (مخفف bord) به احتمال بسیار کشش واکه از نوع کشش جبرانی است. البته با توجه به اینکه هیچ یک از موارد کشش واکه در خط نشانه خاصی ندارند، ساده‌تر و محافظه‌کارانه‌تر آن است که همه جا برای نشان دادن کشش واکه کوتاه پایانی از همان نشانه «:» استفاده شود. در ادامه بحث کشش واکه‌ها لازم است توضیحی در باب صورت «کاندین» (در بیت ۹) نیز عرضه گردد. چنانکه پیشتر اشاره شد، بررسی عروضی صورت‌هایی مانند «تانه» نشان می‌دهد که واج‌گونهٔ ā کششی معادل ā دارد. پس kān-d-en به لحاظ عروضی معادل kān-d-en است. اما می‌دانیم که اگر در الگوی هجایی «صامت + مصوت بلند + صامت» صامت پایانی «ن» باشد، امتداد هجا کاهش می‌یابد و هجای کشیده، بلند در نظر گرفته می‌شود. پس در اینجا هجای kān یا kān معادل kan (یا kā)؛ یک هجای بلند است، در صورتی که در بیت ۹ به لحاظ عروضی نیاز به هجای کشیده داریم. پس می‌توان برای اصلاح وزن و درست خوانی بیت، در واج‌نگاری نشانهٔ «:» را وارد کرد تا هجای kān (بلند) تبدیل به kā:n (کشیده) گردد. نکتهٔ عروضی یادشده می‌تواند ثابت کند که کشش ā معادل ā است نه 0. زیرا اگر واژه مورد بحث را به صورت kon-d-en بخوانیم با هیچ قاعده و استثنایی نمی‌توان وزن مصرع را به سامان کرد.



۱. برای مشاهدهٔ موارد مشابه در شعر فارسی نک. شمیسا، ۱۳۵۴؛ همو، ۱۳۵۷.

* چند نادرستی چاپی دیگر: در صفحه ۱۲۱ س ۱۹ «عین» اشتباه چاپی و «یمین» صحیح است. در صفحه ۱۲۳ س ۲۲ «کنیه شیر» نادرست و «کنیه شاه» درست می‌نماید. در صفحه ۱۲۵ س ۱۴ نیز «جام جم» اشتباه چاپی و «جام چشم» صحیح است.

همچنین یک بار در صفحه ۱۲۵ و دو بار در صفحه ۱۲۶ به «املای فارسی» واژه‌ها اشاره شده است که مراد «املای شیرازی» است.

منابع

- افشار، ایرج (۱۳۷۸). «ملع خطیب شفغوی شیرازی». در: پژوهش‌های ایران‌شناسی (نامواره دکتر محمود افشار)، دفتر ۱۱، به کوشش ایرج افشار با همکاری کریم اصفهانیان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار، ص ۵۵۷-۵۶۰.
- تاج‌الدین احمد وزیر، احمدبن محمد (۱۳۵۳). بیاض تاج‌الدین احمد وزیر. چاپ عکسی زیر نظر ایرج افشار و مرتضی تیموری. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- _____ (۱۳۸۱). بیاض تاج‌الدین احمد وزیر. تصحیح علی زمانی علویجه. قم: مجمع ذخائر اسلامی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۹۰). دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: زوار.
- _____ (۱۳۹۴). دیوان حافظ شیرازی: کهن‌ترین نسخه شناخته شده کامل کتابت ۸۰۱ هجری با دیباچه [صح: دیباچه] محمد گلندام (جامع دیوان حافظ). نسخه‌برگردان دستنویس شماره ۵۱۹۴ کتابخانه نورعثمانیه (استانبول). به کوشش بهروز ایمانی. تهران: میراث مکتوب.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه. زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران و روزنه.
- راستی‌پور، مسعود (۱۳۹۴). «نقدی بر داستان رستم و سهراب». فصلنامه نقد کتاب ادبیات، س ۱، ش ۲: ص ۸۹-۱۱۱.
- رودکی، جعفر بن محمد (۱۳۸۶). دیوان اشعار حکیم رودکی سمرقندی. تصحیح، ویرایش و توضیح: نصرالله امامی. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۶۸). گلستان سعدی. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.

۶. پناؤ خسروان مُلکِ برّ و بحر جهان
چه [خسروان] روم و چین و خراسان، چه [خسروان] تانه و دهلی

۷. شیر نرِ بیشه فتح، شاه ابوالحارث
که او را می‌رسد (= می‌سزد) اندر مردی لاف بی‌مثللی [زند]

۸. چون مُلک [را] به تو می‌دانند به رسم مُلکیت
اندر آن قباله قضا نوشته کرد / قضا نوشته او را که (۵) عدلی (۵)

۹. چون شمشیر تو کلید در ممالک است
بشایدش کرد به پژه (= می‌تواند بگشاید) هرکه (را که) کُند قفلی (= مانند قفل عمل کند)

۱۰. چون خصم تو پیراز اشکِ عقیق است جام چشمش (= او را جام چشم)
دُمش (= تا دم/ انتها آن را) بگش (= بنوش) که به عمرت افزایش می‌لعلی

۱۱. از آن [سبب] دو ره (= بار) به باریکی برآید هر مه مه
که بو که اسپ تو کُند قبول به نعلی‌اش

۱۲. به بدرقه جان تو هر کجا صالحی هست
به پیش [خود] نهاده است شب و روز مصحفی رحلی

۱۳. هزار باب اندر دفترِ عمرت باد یا رب
از این رساله سالِ دراز چارفضلی



نکاتی درباره ابیات فارسی

- * بیت یکم- بئفل از لب معشوق: در اصل «بئفلی از لب معشوقه» است.
- * بیت چهارم- ناوک قتلی: صادقی- مانند زمانی علویجه (تاج‌الدین احمد وزیر، ۱۳۸۱: ۳۹۴)- معتقد است که «ی» در «قتلی» یاء متکلم عربی است. به گمان نگارنده ممکن است «ی» در «قتلی» پسوند صفت نسبی باشد و «ناوک قتلی» را بتوان «ناوک مخصوص قتل، ناوک قتاله» معنا کرد. نگارنده عجالتاً شواهدی بر این معنا نیافته است، اما می‌توان حدس زد در این بیت عربی حافظ «بضرب سیفک قتلی حیاتنا ابدا...» (حافظ، ۱۳۹۰: ۲۰۴) نیز «قتلی» صفت «سیف» باشد، گرچه همه شارحان- تا آنجا که نگارنده دیده است- آن را متشکل از «قتل + ضمیر متصل متکلم وحده» گرفته‌اند.
- * بیت نهم- نمکی (۵): مسلماً، بر اساس قافیه و تناسب با «مور» در مصراع اول، صورت «نملی» درست است. زمانی علویجه (تاج‌الدین احمد وزیر، ۱۳۸۱: ۳۹۶) نیز به اشتباه «نمکی» خوانده است، اما افشار (۱۳۷۸: ۵۵۹) درست خوانده است.
- * بیت سیزدهم- همیشه: این صورت اشتباه چاپی و صورت درست «همیشه» است.

- شمیسا، سیروس (۱۳۵۴). «استثنائی بر قاعده نون عروضی». گوهر، ش ۵: ۴۰۸-۴۱۱.
- _____ (۱۳۵۷). «در باب نون عروضی (چند مسئله در لغت و زبان شناسی)». بیست و پنج خطابه (سخنرانی های هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی - دفتر نخست). به کوشش محمد روشن. فرهنگستان ادب و هنر ایران، ص ۱۷۴-۲۰۵.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۳). «گویش قدیم کازرون». مجله زبان شناسی، س ۱۹، ش ۱ (پیاپی ۳۷): ص ۱-۴۱.
- _____ (۱۳۸۹). «غزلی از قطب الدین شیرازی به گویش قدیم شیراز». در: مزدک نامه ۳ (یادبود سومین سالگرد درگذشت مزدک کیان فر). خواها [نا]: جمشید کیان فر و پروین استخری. تهران: پروین استخری، ص ۱۳۵-۱۴۱.
- _____ (۱۳۹۰). «بیت شیرازی سعدی در گلستان: پیشنهادی تازه برای قرائت و معنی آن». در: جشن نامه استاد دکتر سلیم نیساری. زیر نظر غلامعلی حداد عادل. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۳۹۳-۳۹۹.
- _____ (۱۳۹۵). «ابیات و مصراع های شیرازی در غزل ملمع حافظ». سخن عشق: جشن نامه دکتر حسن انوری. به خواستاری علی اشرف صادقی و محمود عابدی. تهران: سخن، ص ۳۲۷-۳۳۴.
- _____ (۱۳۹۱). «ابیات شیرازی سعدی در مثلثات». زبان ها و گویش های ایرانی، ش ۱: ص ۵-۳۷.
- _____ (۱۳۹۳). «غزلی ملمع از ناصرالدین خطیب شفعی». زبان ها و گویش های ایرانی، ش ۴: ص ۱۱۷-۱۲۷.
- طیب زاده، امید (۱۳۹۵). «وزن "آهوی کوهی... " منسوب به ابو حفص سعیدی». ایرانشهر امروز، س ۱، ش ۳: ص ۷۰-۷۹.
- غنی، قاسم (۱۳۶۶). تاریخ عصر حافظ. ج ۱. تهران: زوار.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق (جلد ششم با همکاری محمود امیدسالار و جلد هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی). تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۹۴). شاهنامه. پیرایش جلال خالقی مطلق. ج ۴. تهران: سخن.
- فیروزبخش، پژمان (۱۳۹۱). «پراکنده ها (۲)». بخارا، س ۱۵، ش ۸۸ و ۸۹: ص ۳۷۴-۳۸۸.
- _____ (۱۳۹۲). «اشعار شیرازی دو کتاب نسیم الزبیع و تاریخ و صاف». زبان ها و گویش های ایرانی، ش ۲: ص ۴۱-۵۱.
- ماهیار نوابی، یحیی (۱۳۷۴). «چند غزل از شمس پس ناصر». نامه فرهنگستان، س ۱، ش ۴ (پیاپی ۴): ص ۲۷-۳۸.
- _____ (۱۳۷۵). «قصیده ای و غزلی از شمس پس ناصر به گویش کهن شیراز». نامه فرهنگستان، س ۲، ش ۱ (پیاپی ۵): ص ۳۶-۵۲.
- _____ (۱۳۷۶). «یکی از ویژگی های گویش شیرازی در سده های هفتم-نهم هجری». در: سخنوار ۵: پنجاه و پنج گفتار پژوهشی به یاد دکتر پروین نائل خانلری. به کوشش ایرج افشار و هانس روبرت رویمر. تهران: توس، ص ۱۶۹-۱۸۳.
- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد (۱۳۹۳). مثنوی معنوی. آخرین تصحیح رینولد ا. نیکلسون، مقابله مجد با نسخه قونیه، تصحیح مجدد و ترجمه: حسن لاهوتی. ج ۲ (دفتر سوم و چهارم). تهران: میراث مکتوب.
- ناصر خسرو (۱۳۸۸). دیوان اشعار ناصر خسرو. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: دانشگاه تهران.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۹۵). وزن شعر فارسی (درس نامه). به همت امید طیب زاده. تهران: نیلوفر.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۹). خسرو و شیرین. با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- واجد شیرازی، محمدجعفر (۱۳۴۹). «شرح سه بیت به زبان شیرازی از شیخ روزبهان». راهنمای کتاب، س ۱۳، ش ۱۰-۱۲: ص ۷۲۷-۷۳۰.
- _____ (۱۳۵۳). نوید دیدار (در شرح کتاب کان ملاحظ و مثنوی سه گفتار به زبان محلی شیرازی). شیراز: اداره کل فرهنگ و هنر فارس.

کتابخانه